

کیم ایل سونگ

در باره مساله دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم
و
دیکتاتوری پرولتاریا

سخنرانی در زمینه کار ایدئولوژیکی حزب در ۲۵ مه سال ۱۹۶۷



ترجمه آرمان

دیجیتال کننده: نینا پویان

کارگران جهان متحد شوید!

کیم ایل سونگ

دربارهٔ مسألهٔ دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم
و دیکتاتوری پرولتاریا

سخنرانی در زمینهٔ کار ایدئولوژیکی حزب در ۲۵ مه سال ۱۹۶۷

ترجمهٔ آرمان

تهران، ۶۰

کیم ایل سونگ
دربارهٔ مسألهٔ دورانِ گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم

ترجمهٔ م. آرمان
چاپ نخست: سومین بهار آزادی (۱۳۶۰)
حق چاپ محفوظ است.



از دیرباز، ضمن بررسی اسناد کنفرانس حزب، عقاید مختلفی راجع به مسائل دوران گذار و دیکتاتوری پرولتاریا، در میان بعضی از محققان و اعضای که عهده‌دار مسائل ایدئولوژیکی هستند، بوجود آمده است. بویژه به دنبال چاپ مقاله‌ای درباره‌ی این مسأله، عقاید، بیشتر از هر زمان متفاوت گشت. بنابراین، من فاکت‌های این موضوع را بررسی کردم، با محققان تبادل نظر نمودم، و نتیجه‌ای کوتاه نیز بدست دادم. اما آن رفقای که نتیجه را شنیده بودند، آن را برای دیگران به سلیقه‌ی خودشان تفسیر و نقل کردند، و این مسأله باعث شد که این موضوع در خیلی جهات تحریف گردد. از آنجائی که، موضوع مورد بحث ما، مسأله‌ای بسیار مهم است که با اسناد کنفرانس حزب در ارتباط است، به هیچ وجه سزاوار اغماض نیست؛ بنابراین، امروز من درباره‌ی این موضوع وارد جزئیات خواهم شد.

مسائل دوران گذار و دیکتاتوری پرولتاریا، مانند دیگر مسائل نظری و علمی نیز باید از طریق نقطه نظر عقاید حزبمان در ارتباط با اصول جوچه^۱ حل گردد. شما باید نه به نظریات کلاسیکها توسل

۱. **Juche** اصولی است که باید از آن پیروی کرد و بر طبق آن مسائل انقلاب و ساختار کشور باید بر اساس ویژگیهای عینی آن کشور، حل شود.

جوئید، و نه سعی کنید که مسائل را به طور دگماتیک (جزمی) حل
نمائید، و نه گرفتار عقاید نوکر صفتانه گشته و تلاش کنید به همانگونه
که دیگران آنها را تفسیر می کنند، تفسیر نمائید. به هر صورت، با
نتیجه گیری از نوشته ها و مقالات چندتن از محققان و رفقا، تقریباً همه
رفقا نظریات کلاسیکها را به صورت دگماتیک تفسیر می کنند یا در
تمایلات به نوکر صفتی گرفتار می آیند و به همانگونه که مردم کشورهای
دیگر می اندیشند، سعی در تفسیر آنها می کنند. در نتیجه، آنان مسائل را
در جهتی که به طور کلی با آنچه حزب ما بدان فکر می کند متفاوت
است، پیش می برند. شما هرگز از این راه قادر به بررسی و حل مسائل به
طور صحیح نمی باشید. فقط زمانی می توانید به یک نتیجه صحیح برسید
که فکر خودتان را، فارغ از نوکر صفتی و دگماتیسم برای حل مسائل بکار
برید.

اجازه دهید اول به بررسی مسأله دوران گذارپردازیم:
جهت روشن کردن مسأله دوران گذار به طور صحیح، لازم است
نخست در نظر بیاوریم که در چه شرایط تاریخی و براساس چه نظریاتی
کلاسیکها، بویژه مارکس، این مسأله را بیان کردند.
اولاً مارکس، همانطور که می دانیم، زمانی که تعریفی از
سوسیالیسم بدست داد و مسأله دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم یا
از سرمایه داری به سوسیالیسم را تنظیم کرد، آشکارا کشورهای
سرمایه داری توسعه یافته را در نظر داشت. فکر می کنم اگر خواهان یافتن
راه حلی صحیح برای مسأله دوران گذار باشیم، باید قبل از همه به این
حقیقت آگاه شویم.

بنابراین، کشورهای سرمایه داری توسعه یافته ای که ما به آن
اشاره کرده ایم کدام اند؟ آنها شامل کشورهای سرمایه داری می شوند که
در آنجا نه تنها شهرها، بلکه دهات نیز کاملاً سرمایه داری شده اند و
مناسبات سرمایه داری نیز بر تمام جامعه حاکم گشته است، با این نتیجه

که دیگر دهقانی در روستا نیست، ولی کارگر کشاورزی شانه به شانه کارگر صنعتی قرار دارد. کشورهای سرمایه‌داری توسعه یافته مورد نظر مارکس - زمانی که نظریه‌اش را بیان کرد - چنین کشورهای سرمایه‌داری‌ئی بودند، و کشوری مانند انگلستان، که همیشه مشاهده کرده و در آن زندگی و کار کرده بود، دقیقاً چنین کشوری بود. بنابراین در تنظیم مسأله دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، مارکس ابتدا وضعی را که در آن از اختلاف طبقاتی بین طبقه کارگر و دهقان خبری نبود فرض کرد، و نظریات خود را از آنجا گسترش داد.

اکنون برای ذکر نمونه‌ای از پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری عصر جدید، می‌توانیم کشورهایی را بگوئیم که نیروهای مولده آنها آنچنان پیشرفته‌اند که حتی دهات را کاملاً سرمایه‌داری کرده‌اند و در نتیجه، تنها طبقه زحمتکش خلق، چه در شهر و چه در روستا، طبقه کارگر است. در یکی از کشورهای سرمایه‌داری دهها هزار مزرعه وجود دارد که تمام آنها بسیار مکانیزه هستند. علاوه بر آن دهات در سطح بالائی زیر پوشش برق و مصرف مواد شیمیائی و آبیاری قرار دارد. از این رو، گفته می‌شود که یک کارگر کشاورزی از سی جونگبو^۱ زمین در آن کشور نگهداری می‌کند. این به چه معناست؟ این بدان معناست که نه تنها در واقع هیچ اختلاف طبقاتی بین طبقه کارگر و دهقان وجود ندارد، بلکه نیروهای مولده کشاورزی نیز تقریباً در همان سطحی قرار دارند که نیروهای تولیدی صنعتی هستند. اگر فرقی باشد، تنها در شرایط محیط کار است؛ یعنی کارگر صنعتی در کارخانه کار می‌کند، در صورتی که کارگر کشاورزی در مزرعه فعالیت دارد.

به همین علت است که مارکس فکر می‌کرد دوران گذار به سوسیالیسم در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته پس از بدست گرفتن قدرت توسط پرولتاریا، نسبتاً مدت کوتاهی را در بر می‌گیرد. به بیانی دیگر، او

۱. هر جونگبو (Jongbo) تقریباً معادل یک هکتار زمین است.

عقیده داشت که به علت وجود تنها دو طبقه در جامعه، یعنی طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر، وظایف دوران گذار نسبتاً در مدت کوتاهی از زمان قابل اجراست و اگر تنها، طبقه سرمایه‌داری در هم می‌شکست و از آن سلب مالکیت می‌شد—بطوری که در ضمن انقلابی سوسیالیستی دارائیش به مالکیت عمومی درمی‌آمد—امکان گذار سریع به مرحله‌ای بالاتر یعنی کمونیسم وجود داشت. ولی با این وجود مارکس هرگز نگفت که بدون عبور از مرحله سوسیالیسم امکان گذار فوری از سرمایه‌داری به کمونیسم وجود دارد. نیروهای مولده هر قدر پیشرفته باشند و اختلاف طبقاتی بین طبقه کارگر و دهقان هر قدر از میان رفته باشد لازم است وظایف دوران گذار، قبل از آنکه قدم فراتر نهیم، اجرا شود. این وظایف عبارتند از تصفیه بقایای نیروهای طبقات استثمار کننده و از بین بردن بازمانده ایدئولوژیهای کهنه در اذهان خلق. باید ما ابتدا این نکته را به حساب بیاوریم.

دومین نکته، نظریه مارکسیستی انقلاب پی در پی است که باید در بررسی نظریه مارکس درباره دوران گذار و در تفسیر این مسأله به طور صحیح در نظر بگیریم.

همانطور که همه شما می‌دانید، مارکس در دوران قبل از سرمایه‌داری انحصاری می‌زیسته است، به طوری که او نمی‌توانست بوضوح رشد ناموزون سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری را مشاهده کند. بنابراین او عقیده داشت که انقلاب کارگری تقریباً به طور همزمان در کشورهای سرمایه‌داری بزرگ اروپا پی در پی بوقوع خواهد پیوست و اینکه تقریباً بزودی انقلاب جهانی پیروز خواهد شد. مارکس، با تمسک به چنین نظریاتی فکر می‌کرد که دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نسبتاً در مدت زمان کوتاهی از تاریخ بوقوع می‌پیوندد و علاوه بر آن پیش‌بینی می‌کرد که دیکتاتوری پرولتاریا با دوران گذار برحسب زمان مطابق خواهد شد، بدین معنی که دوران گذار و دیکتاتوری

پرولتاریا از هم جدا نخواهند بود. این نکته را نیز باید بحساب بیاوریم. همچنین می‌توانیم بگوئیم که، لنین هم زمانی که مسائل دوران گذار و دیکتاتوری پرولتاریا را مطرح کرد، در اصل نظریه مارکسیستی را دنبال کرد. برعکس انگلستان و آلمان - که مارکس در آنجا زندگی و کار کرده بود - روسیه، جایی که لنین در آن زندگی و کار می‌کرد، اگرچه عیناً کشوری سرمایه‌داری بود، ولی این سرمایه‌داری نه تنها پیشرفته نبود بلکه عقب افتاده نیز بود. در نتیجه لنین دوران گذار به مرحله سوسیالیسم را به آن کوتاهی که مارکس تصور کرده بود، نمی‌دانست بلکه آن را دوره نسبتاً طولانی فرض می‌کرد.

ولی لنین نیز، با دنبال کردن نظریه مارکس، گفت که جامعه‌ای که در آن طبقه کارگر نظام سرمایه‌داری را واژگون کرده و قدرت را به دست گرفته در حالی که اختلافات طبقاتی هنوز بین کارگران و دهقانان باقی مانده است، جامعه‌ای گذاری است که البته نه کمونیست است و نه کاملاً سوسیالیست. او بعلاوه می‌گفت که برای اینکه سوسیالیسم را تا به اوج اجرا کنیم، کافی نیست که صرفاً سرمایه‌داران را به عنوان یک طبقه درهم خرد کنیم، بلکه اختلافات طبقاتی بین کارگران و دهقانان نیز الزاماً باید از بین برده شود. به این طریق، عاقبت لنین دوره‌ای را که در آن تا پیدایش جامعه‌ای بی طبقه - که در آن هیچ گونه اختلافی بین طبقه کارگر و طبقه دهقان پس از واژگون کردن طبقه سرمایه‌دار توسط طبقه کارگر نباشد - ادامه داشت، دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم یا دوران گذار تا کمونیسم در نظر گرفت. فکر می‌کنم اساساً چنین تعریفی از دوران گذار درست باشد.

ولی مسأله این است که رفقای ما نظریات مارکس و لنین را بصورتی دگماتیک بدون توجه به زمان و شرایط تاریخی که این نظریات در آن تنظیم شده است، تفسیر می‌کنند، و بالاتر از همه، آنها

فکر می کنند که دوران گذار و دیکتاتوری پرولتاریا با یکدیگر مصادف می شود، و هر دو از یکدیگر جدا نیستند.

حقیقت دارد که دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم یا کمونیسم هنگامی پایان خواهد رسید که فقط جامعه ای بی طبقه - که در آن پس از واژگونی طبقه سرمایه دار هیچ نوع اختلافی بین طبقه کارگر و طبقه دهقان نیست - بوقوع پیوندد. بدیهی است که اگر انقلاب سوسیالیستی در تمام کشورها، پی در پی بوقوع پیوندد و انقلاب به صورت پیروزمندانه ای در سطح جهانی ظاهر گردد، دوران گذار و دیکتاتوری پرولتاریا با یکدیگر مصادف خواهد شد و با انقضای دوران گذار، دیکتاتوری پرولتاریا نیز تمام می شود و سپس سقوط دولت فرا خواهد رسید.

و با وجود این، اگر سوسیالیسم بنا شده و جامعه ای بی طبقه در یک کشور یا بعضی نقاط، بوجود آمده باشد، دوران گذار در آنجا باید پایان یافته تلقی شود حتی اگرچه انقلاب در سطح جهانی پیروزی را بدست نیاورده باشد. بهر صورت تا زمانی که سرمایه داری در جهان باقی است، دیکتاتوری پرولتاریا محو نخواهد گردید و ما حتی نمی توانیم صحبتی راجع به از میان رفتن دولت بکنیم. بنابراین، جهت یافتن راه حل صحیحی برای مسائل دوران گذار و دیکتاتوری پرولتاریا، ما نباید به طور دگماتیک متوسل به نظریات مارکس و لنین شویم، بلکه باید از تجربیات عملی در ساخت سوسیالیستی کشورمان عمل کرده و مسائل را تفسیر نمائیم.

در حال حاضر، بعضی از مردم به مفهوم دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم معتقدند و به هیچ وجه به مفهوم دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم، که باید گفت دوران گذار به مرحله بالا تر یعنی کمونیسم است، معتقد نیستند. آنها به هر صورت این عبارت را بکار می برند: گذار تدریجی از سوسیالیسم به کمونیسم.

در نظر گرفتن دوران گذار را به عنوان مرحله‌ای که از گرفتن قدرت به دست طبقه کارگر تا پیروزی نظام سوسیالیستی می‌باشد، و تصور اینکه مأموریت تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا با انقضای دوران گذار پایان خواهد رسید، و منطبق ساختن دوران گذار و مرحله دیکتاتوری پرولتاریا با یکدیگر، انحراف اپورتونیستی راست گرایانه می‌باشد. بنابراین، مردم با چنین دیدی می‌گویند که با حصول به پیروزی نهائی و کامل سوسیالیسم که اولین مرحله کمونیسم است و با گذار به ساخت تمام عیاری از کمونیسم، دیکتاتوری پرولتاریا مأموریت تاریخی خود را اجرا کرده و دیگر بوجودش نیازی نیست. این نظریه اپورتونیست راست گرایانه‌ای است که تماماً با مارکسیسم - لنینیسم متناقض است.

پس بنابراین، نظریه اپورتونیستی چپ گرایانه چیست؟ کسانی که نظریه اپورتونیستی چپ دارند به مسأله دوران گذار دقیقاً مانند کسانی توجه می‌کنند که نظریه اپورتونیستی راست دارند، ولی اکنون همانطور که از دیدگاهشان برمی‌آید کمونیسم چند نسل بعد قابل تحقق است، آنها می‌گویند که دوران گذار باید به عنوان دوران گذاری که از سرمایه‌داری تا مرحله بالا تر یعنی کمونیسم می‌باشد در نظر گرفته شود. آنها با چنین گفته‌ای آشکارا مقصودشان انتقاد از اپورتونیسم راست می‌باشد، انتقاد از اپورتونیسم راست بسیار مفید است؛ با وجود این ما نمی‌توانیم چنین دیدگاهی را درباره دوران گذار صحیح بدانیم. همانطور که در بالا گفته شد، آشکار است که این افراد همه مانند هم در ارزیابی مسائل دوران گذار و دیکتاتوری پرولتاریا به انحراف کشانیده شده‌اند.

ما معتقدیم که دوران گذار را می‌توان دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم یا دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم نامید زیرا که سوسیالیسم مرحله نخستین کمونیسم است. اما مسأله این

است که، بعضی از رفقای ما، در بند نوکرمآبی، به تقلید از نظریهٔ اپورتونیستی چپ، دوران گذار را دوره‌ای از سرمایه‌داری به مرحلهٔ بالاتر یعنی کمونیسم، یا دوره‌ای تا پیروزی سوسیالیسم به تقلید از نظر اپورتونیستی راست می‌دانند.

بنابراین، نکتهٔ مورد بحث راجع به دوران گذار، موضوع لغت شناسی نیست که آیا این گذار به سوسیالیسم است یا کمونیسم، بلکه در این مسأله مطرح می‌شود که خط تعیین حدود این دوران گذار را کجا بکشیم.

افراد بسیاری که برای کشیدن چنین خط تعیین حدودی چیزهائی را سر هم بندی کرده‌اند، اکنون گیج شده‌اند و باعث بوجود آمدن مشکلات مختلفی گردیده‌اند. هر دو خط تعیین حدودی که توسط پیروان نظریهٔ راست و نظریهٔ چپ کشیده شده است مبهم است.

مقصود از مرحلهٔ بالاتر یا کمونیسم، تنها جامعه‌ای بی طبقه نیست که در آن اختلافی بین کارگران و دهقانان وجود ندارد، بلکه جامعه‌ای بسیار پیشرفته نیز می‌باشد که در آن اختلافی بین کارگریدی و فکری وجود ندارد و هر عضوی از جامعه به اندازهٔ قدرت خود کار می‌کند و به قدر نیازهایش دریافت می‌کند. بنابراین در حقیقت، این مسأله در حکم این است که خط تعیین حدودی، ابدأ، با در نظر گرفتن دوران گذار به عنوان دورانی که تا چنین مرحلهٔ بالاتری یا کمونیسم می‌باشد کشیده نشود. بعضی از افراد نه تنها دوران گذار را دورانی تا مرحلهٔ بالاتر یا کمونیسم می‌دانند بلکه همچنین می‌گویند که تحقق کمونیسم در یک کشور غیرممکن است. آنها می‌گویند، ما به مرحلهٔ کمونیسم وقتی وارد می‌شویم که انقلاب جهانی به انجام رسیده باشد. برطبق این نظر، دوران گذار قبل از اینکه انقلاب جهانی کامل شود، نمی‌تواند پایان برسد. این افراد دوران گذار و دیکتاتوری پرولتاریا را در انطباق با یکدیگر تفسیر می‌کنند، و آن را تا مرحلهٔ بالاتر یا کمونیسم می‌دانند، در

حالی که افرادی که دیدگاه راستگرایانه دارند، دوران گذار و دیکتاتوری پرولتاریا را مصادف با یکدیگر در نظر می گیرند و آن را تا پیروزی سوسیالیسم تصور می کنند. به عقیده ما آنها با داشتن چنین نظری بکلی از مسأله پرت می شوند.

اینکه، افرادی که پیرو نظریات راستگرایانه هستند، دوران گذار را به عنوان دورانی که تا پیروزی انقلاب سوسیالیستی می باشد می نگرند، مسأله ای است. نظریه ای که دوران گذار را، دورانی تا پیروزی نظام سوسیالیستی می داند، از دیدگاهی ایده آلیستی سرچشمه می گیرد که مبارزه طبقاتی بر علیه عناصر باقیمانده طبقات استثمارگر وارگون شده را در کشور رها می سازد و به طور بین المللی از انقلاب جهانی دست می کشد و در صلح با امپریالیسم زندگی می کند. بعلاوه آنها ادعا می کنند که دیکتاتوری پرولتاریا زمانی که دوران گذار پایان می رسد از بین می رود، ولی چگونه می تواند اینطور باشد؟ این نظریه به طور قطعی غلط است.

پس، بنابراین دنباله روی مکانیکی از آنچه که توسط آنهائی که دارای نظریات راستگرایانه هستند، مقرر شده، و یا سرمشق قرار دادن آنچه که توسط افرادی که دارای نظریات چپگرایانه هستند، وضع گردیده، بدرد نمی خورد.

ما باید اصول جوچه را به طور کلی در همه شرایط بکار بریم و مسائل را بر اساس تجربیات عملی که در انقلاب و بنای کشورمان کسب کرده ایم، مورد بررسی قرار دهیم.

همانطور که در بالا گفته شد، مسائل دوران گذار و دیکتاتوری پرولتاریا به صورتی که توسط کلاسیکها معنی شده است تحت شرایط تاریخی زمانشان و نظریانی که با آن شروع کردند کاملاً صحیح بودند. واقعیت کنونی زمان ما، به هر صورت، از ما می خواهد که آنها را به طور خلاقیت توسعه دهیم نه اینکه به صورت سرسری بکارشان بریم.

ما انقلاب سوسیالیستی را تحت شرایطی انجام دادیم که وارث نیروهای مولده بسیار عقب مانده کشوری مستعمره زراعی بوده ایم و تحت شرایطی که هنوز سرمایه داری به عنوان نیروی قابل توجهی در دنیا وجود دارد، در حال ساختن بنای سوسیالیسم هستیم.

برای اینکه راه حل‌های صحیحی برای مسائل دوران گذار و دیکتاتوری پرولتاریا بدست دهیم، باید چنین واقعیاتی را که ویژه خودمان است بحساب بیاوریم. با داشتن چنین نکته‌ای در ذهن، دوران گذار در کشورمان را به عنوان دورانی تا مرحله بالاتر یا کمونیسم دانستن بنظرم زیاده روی می‌آید. معتقدم درست آن است که این دوران را دورانی تا سوسیالیسم بدانیم. ولی اشتباه است که فکر کنیم دوران گذار به محض آنکه انقلاب سوسیالیستی پیروز شود و نظام سوسیالیستی مستقر گردد، پایان خواهد پذیرفت. با در نظر گرفتن مسأله بر اساس آنچه که بنیانگذاران مارکسیسم - لنینیسم گفته اند و یا با در نظر گرفتن آن در پرتو تجربیاتی که در مبارزات واقعی‌مان بدست آورده ایم، نمی‌توانیم بگوئیم که جامعه سوسیالیستی کامل، قبلاً بنا گردیده است فقط به خاطر اینکه طبقه سرمایه دار واژگون شده است و انقلاب سوسیالیستی بعد از بدست گیری قدرت توسط طبقه کارگر، تحقق یافته است. بنابراین ما هرگز نگفته ایم که استقرار نظام سوسیالیستی پیروزی کامل سوسیالیسم معنا می‌دهد.

پس چه وقت، یک جامعه سوسیالیستی کامل بوجود خواهد آمد؟ پیروزی کامل سوسیالیسم تنها وقتی که اختلاف طبقاتی بین طبقه کارگر و طبقه دهقان از بین برود، و طبقات متوسط، بویژه توده‌های دهقانی فعالانه پشتیبان ما گردند، بوجود خواهد آمد. تا زمانی که دهقانان از لحاظ طبقاتی خصوصیات کارگری بخود نگرفته‌اند، پشتیبانیشان از ما محکم نیست و اجباراً متزلزل می‌باشد. گرفتن قدرت توسط طبقه کارگر چیزی جز شروع انقلاب سوسیالیستی نیست، برای ساختن یک جامعه سوسیالیستی

کامل، انقلاب باید به طور پیوسته‌ای پیش رود و بنیان مادی سوسیالیسم به طور محکمی بنانهاده شود، قبلاً بآرها بر این مسأله در گزارشات و سخنرانیهایم تأکید کرده‌ام. با وجود این، بعضی از رفقای ما، به خاطر عقاید نوکرسفستانه خود، به طور صحیحی اسناد حزبمان را مطالعه نکرده‌اند، بلکه علاقه زیادی به آنچه که دیگران گفته‌اند نشان داده‌اند. آنها خطا کارند.

ما باید بر روی واقعیاتمان پای بفشاریم و از آنجا دید صحیحی از همه مسائل بگیریم. از آنجائی که کشورمان انقلاب سرمایه‌داری را نگذارانده است، نیروهای مولده‌اش بسیار عقب افتاده‌اند و اختلاف بین طبقه کارگر و طبقه دهقان مدتهای زیادی، حتی بعد از انقلاب سوسیالیستی نیز باقی خواهد ماند. در حقیقت تنها چند کشور سرمایه‌داری پیشرفته در جهان وجود دارد، اغلب کشورها از لحاظ سرمایه‌داری عقب افتاده‌اند، که قبلاً مستعمره و یا نیمه مستعمره بوده‌اند مثل کشور خودمان—یا دیگر کشورهایی نظیر آن، و یا آنهایی که هنوز متکی به دیگر کشورها هستند. در چنین کشورهایی بنای جامعه‌ای بی طبقه و تحکیم سوسیالیسم فقط با رشد نیروهای مولده برای مدت نسبتاً زیادی حتی پس از انقلاب سوسیالیستی ممکن می‌باشد.

از آنجائی که ما دوره طبیعی رشد سرمایه‌داری را نگذارانده‌ایم، مجبوریم امروزه، کار رشد نیروهای تولیدی در مرحله سوسیالیستی خود را—کاری که باید تحت شرایط نظام سرمایه‌داری به آن دست می‌زدیم—انجام دهیم. تنها برای برانداختن سرمایه‌داری و سپس ساختن سوسیالیسم، نیازی نیست که جامعه را سرمایه‌داری سازیم و خود را بزحمت انداخته سرمایه‌دار پرورش دهیم بخاطر اینکه آن را سرکوب کنیم و عذرمان این باشد که ما این کاری را که باید در مرحله سرمایه‌داری انجام می‌دادیم، نتوانسته‌ایم انجام دهیم. طبقه کارگر به قدرت رسیده نباید جامعه سرمایه‌داری را احیا کند بلکه این کار را تحت نظام سوسیالیستی—که

در دورهٔ انقلاب سرمایه‌داری نتوانست بدان دست بزند— برای بنای جامعه‌ای بی طبقه باید انجام دهد.

ما باید به تحکیم بنیان مادی سوسیالیسم ادامه دهیم و لااقل نیروهای تولیدی را تا سطح کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، رشد دهیم و کاملاً از شر اختلاف بین طبقهٔ کارگر و طبقهٔ دهقان رها شویم. برای رسیدن به این هدف، انقلاب فنی باید به همان وسعتی انجام شود که کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته— که روستاهایشان را نیز سرمایه‌داری کرده‌اند بطوری که کشاورزی مکانیزه و مصرف مواد شیمیائی و آبیاری معمول شده است و هشت ساعت کار در روز را قبول و تصویب کرده‌اند— انجام داده‌اند.

دقیقاً بدین منظور بود که ما تزهائی راجع به مسأله سوسیالیسم در روستا را چاپ کردیم. با این وجود، رفقای ما حتی تزه‌ها را به طور صحیح مطالعه نمی‌کنند. ما همیشه باید در تفکر راجع به تجزیه و تحلیل مسائل، مغز خود را بکار بیاندازیم و اسناد حزب را فراهم بیاوریم. مطلب اصلی «تزهائی راجع به مسأله سوسیالیسم در روستاهای شورمان» چیست؟ مطلب اصلی تزه‌ها این است که انقلاب فنی را در روستا انجام دهیم و نیروهای تولیدی زراعی را تا سطح بالائی رشد دهیم، و همزمان با آن انقلابی فرهنگی و ایدئولوژیکی را ارتقا داده و بتدریج اختلاف طبقاتی بین طبقهٔ کارگر و طبقهٔ دهقان در زمینه‌های صنعتی، ایدئولوژیکی و فرهنگی را از بین ببریم و مالکیت تعاونی را تا سطح مالکیت تمام خلقی، ترقی دهیم.

و این مسائل حل نمی‌شوند مگر اینکه طبقهٔ کارگر راهنما و کمک طبقهٔ دهقان باشد. این خط حزب ماست که به دهقان کمک مادی و فنی بکنیم و انقلاب فنی را با تکیه بر اساس محکم صنعت، در مناطق روستائی اجرا کنیم. برای رسیدن به این هدف تعداد زیادی تراکتور باید برای روستاها فراهم شود، کود و مواد شیمیائی به مقدار زیاد

برای شیمیائی کردن باید آماده گردد و آبیاری نیز باید به مرحله اجرا در آید. همراه با این کارها طبقه کارگر می یابد درباره قالب ریزی ایدئولوژیکی مجدد دهقانان به آنها کمک کند و نیز تلاش ورزد تا با اشاعه فرهنگ خود در میان تمامی دهقانان بر روی آنان تأثیر گذارد تنها بدین طریق است که طبقه دهقان و یژگیهای طبقه کارگر را بخود می گیرد.

در حقیقت، در ساختن سوسیالیسم و کمونیسم یکی از مهمترین مسائل این است که طبقه دهقان به صورت طبقه کارگر درآورده شود. عقیده ما این است که طبقه دهقان را به صورت طبقه کارگر درآوریم و اختلاف بین طبقه کارگر و طبقه دهقان را دقیقاً به این طریق از بین ببریم.

اما نباید نوک رصفتی را بپذیریم، بلکه همچنین باید در حل مسأله تبدیل طبقه دهقان به طبقه کارگر به موضع حزبیمان یعنی اصول جوچه محکم بچسبیم. ما باید نیروهای تولیدی را تا سطح بالاتری رشد دهیم، و از غارت فاحش بین شهر و روستا خود را رها ساخته و با اجرای کامل روح نظریات و نهادن بُنیانِ مادی استوار سوسیالیسم، زندگی مردم را مرفه سازیم.

فقط با انجام چنین کاری می توانیم به طور کامل بر طبقات متوسط قبلی چیره شویم. نمی توانیم بگوئیم که سوسیالیسم، قبل از اینکه طبقات متوسط از تزلزل رها شوند و از مابشٹیانی کامل کنند، تحکیم یافته است و یا بنظر رسد که پیروزی کامل را بدست آورده است. فقط وقتی آنها فعالانه از مابشٹیانی کنند می توانیم بگوئیم که سوسیالیسم به طور کامل تحقق یافته است. هنگامی که ساخت سوسیالیستی را رشد دهیم و به طور کلی بر طبقات متوسط طرف خودمان چیره شویم، هنگامی که اختلاف بین طبقه کارگر و طبقه دهقان را از بین ببریم و جامعه ای بی طبقه بسازیم قادر خواهیم بود که بگوئیم وظایف دوران

گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم به انجام رسیده است. صحیح می‌دانم که خط تعیین حدود برای دوران گذار تا مرز جامعه‌ای بی طبقه بکشم، درست بر عکس کسانی که به سوی «راست» یا «چپ» تعصب دارند.

پس، ما بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی و تکمیل مرحله دگرگونی سوسیالیستی تا محو اختلاف طبقاتی بین طبقه کارگر و طبقه دهقان، جامعه‌ای را که وجود خواهد داشت چه می‌گوئیم؟ این جامعه چیزی جز جامعه سوسیالیستی نیست، زیرا جامعه‌ای است عاری از استثمار حتی اگر چه بدون شک به دوران گذار تعلق داشته باشد.

نیازی نیست بگوئیم مرحله بالاتر یا کمونیسم بلافاصله بعد از دوران گذار نمی‌آید، حتی اگر این دوران تمام شده باشد. حتی بعد از پایان دوران گذار انقلاب و ساختمان اجتماعی باید ادامه یابد و نیروهای تولیدی به اندازه‌ای رشد یابند که هرکس به اندازه توانایش کار کند و هرکس بر اساس احتیاجاتش دریافت کند. به این طریق است که وارد مرحله بالاتر یا کمونیسم می‌شویم.

به عقیده من، به این کیفیت پرداختن به مسئله دوران گذار، با تعریفهای لنین و مارکس مطابق است و از شرایط تاریخی جدید و نیز تجربیات عملی انقلاب و ساخت اجتماعی در کشورمان نتیجه می‌شود. این نه نتیجه نهائی، بلکه نتیجه اولیه‌ای است که دستگیرمان شده است. سزاوار است که مطالعات بیشتری به این طریق بکنید.

اگر این تعریف دوران گذار باشد پس چگونه باید مسئله دیکتاتوری پرولتاریا را ارزیابی کرد؟ کلاسیکها همانطور که در بالا گفته شد، این مسئله را دریافتند که دوران گذار و دیکتاتوری پرولتاریا با یکدیگر مصادف می‌شوند. پس اگر جامعه‌ای بی طبقه تحقق یابد و پیروزی کامل سوسیالیسم در کشورمان بدست آید، یعنی اگر وظایف دوران گذار کامل شود، آیا دیکتاتوری پرولتاریا دیگر ضروری است؟ ما

هرگز نمی‌توانیم چنین چیزی بگوئیم. حتی وقتی دوران گذار به پایان
رسد، دیکتاتوری پرولتاریا باید تا مرحله‌ای بالاتر یا کمونیسم ادامه یابد،
قطع نظر از اینکه در دوران گذار نیز داشتن چنین دیکتاتوری‌ئی ضروری
است.

حتی وقتی ما انقلاب فنی را در مناطق روستایی پیاده کرده
باشیم و مالکیت تعاونی را تا سطح مالکیت تمام خلقی بالا برده باشیم،
طبقه دهقان را کارگر کرده باشیم و اختلاف بین طبقه دهقان و طبقه
کارگر را با تحکیم مبانی فنی و مادی سوسیالیسم از بین برده باشیم و
تره‌های مسئله سوسیالیسم روستایی را به مرحله اجرا درآورده باشیم سطح
نیروهای مولده هنوز آنقدر بالا نیستند که اصول کمونیسم - مبنی بر اینکه
هرکسی بر طبق توانائیش کار کند و هرکسی به اندازه احتیاجاتش
دریافت کند - را بکار بریم. بنابراین هنوز ادامه ساختن سوسیالیسم و
کوشش در راه رسیدن به کمونیسم ضروری است. کاملاً روشن است که
این وظایف بدون دیکتاتوری پرولتاریا انجام پذیر نیست. به عبارت دیگر
حتی وقتی دوران گذار پایان می‌پذیرد دیکتاتوری پرولتاریا تا مرحله‌ای
بالاتر یا کمونیسم باید ادامه یابد.

اما اینجا مسئله‌ای دیگر مطرح می‌شود. مسئله این است که
وقتی که کمونیسم در یک کشور و یا بعضی از مناطق بوجود آمد، در
حالی که سرمایه داری هنوز در جهان باقی است چه بر سر دیکتاتوری
پرولتاریا خواهد آمد. حتی اگر کمونیسم در یک کشور و یا در بعضی
مناطق تحقق یافته باشد، چنین جامعه‌ای تا وقتی که انقلاب جهانی هنوز
تکمیل نشده باشد و سرمایه داری و امپریالیسم وجود داشته باشند، از تهدید
امپریالیسم و همچنین از مقاومت دشمنان داخلی که با دشمنان خارجی
توطئه می‌کنند در امان نیست. تحت چنین شرایطی دولت نمی‌تواند
منحل شود و دیکتاتوری پرولتاریا الزاماً حتی تا مراحل بالاتر یا
کمونیسم باقی می‌ماند. اگر انقلاب پی‌درپی در تمام کشورهای جهان

صورت گیرد و سرمایه داری سقوط کند و انقلاب سوسیالیستی در سطح جهانی پیروز شود دوران گذار و دیکتاتوری پرولتاریا با یکدیگر منطبق خواهد شد و با به پایان رسیدن دوران گذار، دیکتاتوری پرولتاریا دیگر لازم بنظر نمی آید و دولت نیز منحل خواهد شد. ولی تا آنجایی که این نظر را قبول داریم که بنای کمونیسم در یک کشور یا دیگر مناطق ممکن است، کاملاً صحیح است که با این طریق دوران گذار و دیکتاتوری پرولتاریا را به طور جداگانه ای ارزیابی کنیم.

ارزیابی مسائل دوران گذار و دیکتاتوری پرولتاریا به این طریق به هیچ وجه تجدید نظر در مارکسیسم - لنینیسم از طرف مانیست. این نقطه نظر ماست که نظریات مارکس و لنین را در انطباق با شرایط تاریخی جدید و جریانات و اثره کشورمان به صورت خلاق بکار ببریم. تصور می کنم به این طریق خلوص مارکسیسم - لنینیسم در مقابل دگماتیسم (جزمیگری) و نوکر صفتی گری حفظ می شود.

می خواهم چند کلمه ای درباره مسائل مبارزه طبقاتی در رابطه با دیکتاتوری پرولتاریا بگویم. تا زمانی که مبارزه طبقاتی وجود داشته باشد دیکتاتوری پرولتاریا باقی خواهد بود و دیکتاتوری پرولتاریا محتاج ادامه مبارزه طبقاتی است. بهر صورت مبارزه طبقاتی اشکال مختلفی دارد. مبارزه طبقاتی در مرحله سرنگون کردن سرمایه داری با مبارزه طبقاتی بعد از واژگونی سرمایه داری فرق می کند. این مطلب قبلاً بطور صریحی در اسناد حزبمان مطرح شده است. به هر صورت بسیاری از افراد مرتکب اشتباهات «راست» یا «چپ» می شوند و این بدان دلیل است که آنها تصور روشنی از مسأله ندارند.

مبارزه طبقاتی در مرحله انقلاب سوسیالیستی مبارزه ای است برای برچیدن سرمایه دارها بعنوان یک طبقه و مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی مبارزه ای است به قصد رسیدن به وحدت و انسجام و به هیچ وجه مبارزه ای نیست که اعضای جامعه در دشمنی با یکدیگر به آن دست

زده باشند. در جامعهٔ سوسیالیستی بطور مطمئنی مبارزهٔ طبقاتی رهبری می‌شود، ولی این رهبری به طریق تعاونی به منظور دسترسی به وحدت و انسجام صورت می‌گیرد و بدیهی است انقلاب ایدئولوژیکی‌ئی که ما اکنون در حال اجرای آن هستیم، مبارزه‌ای طبقاتی است و همچنین شکلی است از این مبارزه برای یاری روستا در کارگر کردن دهقان. بهر صورت برای رسیدن به حالت طبقهٔ کارگر، هدف طبقهٔ کارگر که ریشه کن ساختن دهقانان به صورت یک طبقه و کارگری ساختن آن است زمانی صورت می‌گیرد که ماشین‌آلات کشاورزی برای آنها تولید کند، کودهای شیمیائی در اختیار آنان بگذارد و ایجاد شبکهٔ آبیاری برای آنان بعهده بگیرد. مبارزهٔ طبقاتی ما نه تنها برای کارگری کردن طبقهٔ دهقان یا از میان برداشتن آن بعنوان یک طبقه است، بلکه تغییر اساسی دادن در طبقات متوسط، که شامل طبقهٔ روشنفکر و خورده بورژوازی شهر می‌شود و قالب‌ریزی مجدد آنها بر طبق الگوی طبقهٔ کارگر نیز می‌باشد. این شکل اساسی مبارزهٔ طبقاتی‌ئی است که ما اکنون به آن مبادرت می‌ورزیم.

بعلاوه به موجب نظام اجتماعی ما، تأثیر واژگون سازندهٔ نیروهای ضد انقلاب از خارج و عناصر باقیماندهٔ طبقات استثمارگر متلاشی شده در داخل، بتدریج نفوذ می‌کند. بنابراین اجباراً باید مبارزه، مبارزهٔ طبقاتی‌ئی باشد که فعالیت‌های ضد انقلابی آنان را سرکوب کند.

به این طریق در جامعهٔ سوسیالیستی، شکلی از مبارزهٔ طبقاتی جریان دارد که دیکتاتوری بر دشمنان خارج و داخل را اعمال می‌کند و همراه با آن شکل اساسی مبارزهٔ طبقاتی است که کارگران و دهقانان و کارگران روشنفکر را تغییر شکل بنیادی داده و قالب‌ریزی مجدد می‌کند که این عمل به وسیلهٔ همکاری به قصد رسیدن به وحدت و انسجامشان صورت می‌گیرد.

بنابراین در جامعهٔ سوسیالیستی مبارزهٔ طبقاتی هرگز از بین نمی‌رود بلکه برای همیشه به صورتهای مختلف ادامه می‌یابد. ارزیابی

مسأله مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی به این طریق کاملاً صحیح است.

مایلم در رابطه با مسأله مبارزه طبقاتی چند کلمه بیشتر درباره مسأله تغییر بنیانی دادن روشنفکران تذکر دهم. نمی توانیم بگوئیم که تاکنون از راههای تغییر بنیانی دادن در روشنفکران منتهای استفاده را کرده ایم. ما یکبار روشنفکران را به کارخانه ها برای کار کردن در میان کارگران - با این دید که تغییر بنیانی در آنها ایجاد کنیم - فرستادیم، ولی هنوز شک داریم که این راه حقیقتاً راه خوبی است. ما روشنفکران را تربیت می کنیم زیرا می خواهیم، بگذاریم که آنها علم و تکنولوژی را به رشته تحریر درآوردند یا به عنوان معلم خدمت کنند، اگر قرار است که آنها برای کار کردن به کارخانه ها فرستاده شوند، ما می باید قبلاً آنها را در خارج با روحیه کارگری پرورش دهیم. چرا باید علی رغم همه هزینه ها، آنها را تربیت کنیم؟ بنابراین این راه نیز کاملاً مناسب نیست.

البته بسیار مفید است که روشنفکران را با کارگران نزدیک کنیم و آنها را وادار سازیم که روحیه تشکیلاتی، بردباری و فداکاری کارگران را که با کاریدی به مردم خدمت می کنند بیاموزند. ولی، هنوز این نحوه عمل جواب قانع کننده ای به مسأله تغییر بنیانی دادن طبقه روشنفکر نیست. نویسندگان ما، کم در کارخانه ها نبوده اند. با وجود این، بعضی از آنان پیشرفت کمی علی رغم کارشان در کارخانه ها کرده اند. بنابراین نمی توانیم فقط با فرستادن روشنفکران به کارخانه ها در آنان تغییر بنیانی پدید آوریم.

مسأله این است که آنها را وادار سازیم که زندگی تشکیلاتی شان از هر نوع، منجمله زندگی حزبیشان را استحکام بخشند. در حال حاضر بعضی از روشنفکران علاقه ای به استحکام انواع مختلف زندگی تشکیلاتی که شامل زندگی حزبی نیز می شود، نشان نمی دهد و

بطور صحیحی در زندگی تشکیلاتی شرکت نمی کنند. تصور می کنند که اگر زندگی حزبیشان استحکام یابد و در زندگی تشکیلاتی شرکت کنند، بهیچ وجه آزادی نخواهند داشت.

همچنین کادرهایی که در زندگی حزبیشان فعال نیستند و از مطالعه حزب غفلت می ورزند، برخلاف خط مشیهای حزب عمل می کنند. حتی اکنون مدرسه مرکزی حزب، زندگی حزبی شاگردانش را استحکام نمی بخشد، بطوریکه بعد از تحصیل، از آنچه که فرا گرفته اند نمی توانند حداکثر استفاده را بکنند و موفق نمی شوند بطور انقلابی زندگی و کار کنند.

بنابراین وادار ساختن روشنفکران به شرکت فعالانه در زندگی تشکیلاتی انقلابی، جهت تغییر بنیانی دادن آنان، حائز اهمیت بسیار است. مهمتر از همه استحکام زندگی حوزه حزبی آنان، خودداری از تظاهر به دانش خود، بخوبی مطالعه کردن حزب جهت مسلح کردن خودشان با عقاید انقلابی، برایشان امری ضروری است. بعلاوه آنها نه از مورد انتقاد قرار گرفتن باید واهمه ای داشته باشند و نه باید در انتقاد از دیگران بی میل باشند. باید بر انتقاد و انتقاد از خود بیفزایند و انضباط تشکیلاتی را دقیقاً رعایت کنند. فقط بتنهائی این عمل به آنها کمک می کند که بطور بنیادی تغییر یابند. مردم باید عقاید جمعگرایی را در ضمن زندگی تشکیلاتی حزبیشان و یا هر تشکیلات عمومی پرورش دهند و برای دریافت تکالیف صریح وظایف انقلابیشان، جرأت انقلابی بیابند و آن وظایف را بدون وقفه اجرا کنند. اعضای حزب و تشکیلات عمومی باید خودشان را بطور محکمی با خط مشیهای حزب مسلح کنند و آنها را تبلیغ نمایند و باید چنان انقلابیهائی شوند که وظایف انقلابیشان را با دقت فوق العاده ای بر طبق خط مشیهای حزب انجام دهند. یک انقلابی، کمونیستی اصیل است. کمونیست هیچ رابطه ای با خودخواهی به این معنی که بتنهائی به دنبال منافع خود باشد

ندارد. انقلابیون باید در کار و زندگی و یژگیهای کمونیستی تحت شعار «یک نفر برای همه، و همه برای یک نفر» داشته باشند و خود را با روح حزب، روح طبقاتی و روح خلقی خدمت به طبقه کارگر و تمام خلق، میزان کنند.

روشنفکران چنانچه شرکت فعالانه در تمام زندگی تشکیلاتی، منجمله زندگی تشکیلاتی حزب نداشته باشند در پایان بیفایده خواهند بود. نمونه‌های متعددی در این باره وجود دارد. مایلم بار دیگر تأکید کنم که هم روشنفکران قدیمی و هم روشنفکران جدید باید همگی زندگی تشکیلاتی حزب و دیگر تشکیلات مختلف را استحکام بخشند و از افکار لیبرالیستی و خورده بورژوائی احتراز جویند و خودشان را مانند انقلابیون تربیت کنند.

امروز، نسبتاً بتفصیل درباره مسائل دوران گذار و دیکتاتوری پرولتاریا بحث کردم. تصور می‌کنم این بحث به قدر کافی به شما نظری کلی از مسائلی که در ضمن بررسی اسناد کنفرانس حزب مطرح شده است، داده باشد.



نشر داتا

سہ ماہی ۲۰ روپے

دیجیٹل کنندہ : نینا پویان